

بررسی تحلیلی سوژکتیویسم و پیامدهای آن در توسعه مدرن

غلامحسین گرامی*

فاطمه السادات هاشمیان**

چکیده

سوژکتیویسم گوهر و ذات مدرنیته است، توسعه مدرن عقلانیت خود را که از مهم‌ترین شاخصه‌های آن می‌باشد بر مبنای معرفت‌شناسی سوژکتیویسم قرار داده که مبتنی بر اصالت سوژه است. بر این اساس یگانه موجود حقیقی، انسان است و دیگر موجودات تمثیل و وجود ذهنی، قائم به سوژه و اصول تعریف شده در نزد او هستند و در نتیجه عقل ابزاری و خودبنیاد انسان که پایین‌ترین مرتبه عقل انسانی است جانشین عقل دینی و وحی می‌شود. عدم توجه به مراتب بالاتر عقل، داشتن درک واضح‌تر از بدن، عدم تبیین چگونگی نیل به وجود از معرفت و تقدم درک هستی خود نسبت به حالات ذهنی مهم‌ترین نقدهایی است که بر ذات سوژکتیویسم وارد شده است. از جهت پیامدها نیز می‌توان گفت بحران عقلانیت و رشد فزاینده عقلانیت ابزاری سکولار و در نتیجه رواج پوچ‌گرایی، انکار مرجعیت وحی و در نتیجه اعطای حق قانون‌گذاری به انسان، تغییر معیار ارزش‌ها و بحران ارزش‌های اخلاقی، دوری انسان از هویت فطری و خدابنیاد و محروم‌گشتن از درک حقیقت و در نهایت دور شدن از مسیر سعادت واقعی و همه جانبه در اثر بسط شئون مختلف سوژه ریشه در اندیشه سوژکتیویسم دارد.

واژگان کلیدی

سوژکتیویسم، معرفت‌شناسی، توسعه مدرن، عقل ابزاری.

gerami1341@yahoo.com

fshashemian@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۰

*. استادیار دانشگاه معارف اسلامی.

** دانش‌آموخته دانشگاه معارف اسلامی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۱۸

طرح مسئله

سوپرکتیویسم یک مکتب معرفت‌شناختی است که بر اساس قانون کوجیتوی دکارت پایه‌ریزی شده و دیگر نظریه‌پردازان غرب از جمله کانت و هیوم آن را تکمیل نمودند. بنابر اندیشه مکتب مذکور، انسان فاعل شناسا و دارای اصالت بوده و دیگر موجودات تابعی از شناخت و دریافت ذهن او هستند، بنابراین همه چیز حتی وحی و خداوند، متعلق شناخت انسان قرار می‌گیرد و هستی و عالم، ابژه‌ای می‌شود که انسان بر اساس شناخت ذهنی خود آن را ارائه می‌دهد.

به این ترتیب عقل خودبنیاد انسان، ملاک و مبنای تشخیص قرار می‌گیرد و جایگزین عقل قدسی و وحی می‌گردد. این عقل خودبنیاد با همه خصوصیات خود، گوهر و ذات مدرنیته است زیرا یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های توسعه مدرن - که بر اساس مثلث اومانیسیم، سکولاریسم و سوپرکتیویسم بنا گردیده و در بعد معرفت‌شناختی سوپرکتیو و در بعد عملی سکولار است - عقلانیت آن است که برگرفته از سوپرکتیویسم و عقلانیت خودبنیاد است و بسیاری از معایب و نواقص توسعه مدرن در این راستا تحلیل می‌گردد. این نوع تلقی معرفت‌شناسانه از اصالت انسان، منجر به ایجاد بحران‌های عمیقی از جمله بحران عقلانیت و اخلاق در توسعه مدرن گردیده است. مقاله حاضر ضمن تبیین و تحلیل سوپرکتیویسم از زاویه دید معرفت‌شناختی و نیز حاکمیت عقل خودبنیاد، تأثیرات آن بر توسعه مدرن را مورد ارزیابی و نقد قرار می‌دهد.

الف) تبیین سوپرکتیویسم

سوپرکتیویسم^۱ به معنای ذهن‌گرایی، ذهن‌باوری، درون‌گرایی، اصالت ذهن، خودبنیادی، موضوعیت نفسانی و اصالت موضوعیت نفسانی است (بریجانیان، ۱۳۹۰: ۲ / ۸۵۴) که از شک دکارت آغاز می‌شود و بر اساس قانون کوجیتوی وی بنیان نهاده شده است (Taylor, 1989: 129) و کانت و هیوم آن را تکمیل نموده‌اند. دکارت بر اساس قانون کوجیتو که عبارت است از «من می‌اندیشم پس هستم»^۲ پایگاه مهم معرفتی برای یقین ایجاد کرد و با طرح شک دستوری، از شک به همه چیز و یقین به شک به همه چیز، به یقین به وجود من اندیشنده رسید و به این ترتیب حوزه معرفت‌شناختی برای یقین ایجاد کرد. (فردریک کاپلستون، ۱۳۶۲: ۱ و ۲ / ۳۵) بر اساس قانون کوجیتو؛ سوژه یا «من» انسانی از امر داده شده یا ابژه وجود دیگری را استنتاج می‌کند که داده شده نیست، یعنی بیشتر از آنچه می‌داند تصدیق می‌کند، «من» در امر داده شده رابطه‌ها را برقرار می‌کند و تمامیت‌ها را شکل می‌دهد درحالی‌که تمامیت‌ها به امر داده شده وابسته نیستند بلکه به اصل‌هایی که سوژه می‌شناسد وابسته‌اند. (دلوز، ۱۳۹۵: ۱۹۶) بنابراین ذهن، معیار و ملاک درک تصورات و

1. Subjectivism.
2. Cogito Ergosum.

مفاهیم خارجی می‌شود زیرا به‌جای مطابقت ذهن با خارج، این متعلقات خارجی هستند که باید با ذهن مطابقت پیدا کنند و ذهن است که معیار تعیین نوع دریافت‌های انسان قرار می‌گیرد و به این ترتیب مقدم بر هر واقعیتی هستی انسان و وجود انسان ثابت می‌شود، حتی قبل از آنکه وجود خداوند و سایر موجودات و دیگر انسان‌ها ثابت شود و این نقطه‌ی آغاز سوپژکتیویسم است.

دکارت یگانه موجود تزلزل‌ناپذیر هستی را «من» انسانی از آن جهت که فکر می‌کند و می‌اندیشد معرفی می‌کند، سوژه‌ای که همه موجودات قائم به او هستند و ابژه برای او تعریف می‌شوند زیرا با ارائه قانون کوجیتو، جدایی و شکاف بین فاعل شناسا و متعلق شناخت را بنا نهاد به طوری که هر وجودی متعلق شناخت انسان است، چون من انسانی یگانه موجود حقیقی است و مابقی موجودات تمثیل و حضور ذهنی دارند و قائم به فاعل شناسا هستند. (Cottingham, 1992: 49) بنابراین عالم و هستی آن چیزی است که انسان در می‌یابد و عالم و هستی همان می‌شود که انسان می‌خواهد که البته به معنی نفی حقیقت نیست بلکه حقیقت برای موجودات همان است که انسان برای آنها تعیین می‌کند، (اسفندیاری، ۱۳۸۸: ۴) در ادامه برای تبیین دقیق‌تر و فهم بهتر سوپژکتیویسم آن را از دو جهت هستی‌شناختی و حاکمیت عقل خودبنیاد مورد بررسی و نقد قرار می‌دهیم.

یک. بررسی دلالت‌های هستی‌شناختی سوپژکتیویسم

دکارت عقل انسان را به‌عنوان یک عقل مستقل معرفی می‌کند که همان عقل ریاضی بوده و قادر است به شناخت تمام مسائل فلسفی دست پیدا کند، به همین جهت انسان، اصل و بنیاد وجود همه موجودات می‌شود زیرا موجودیت اشیا وابسته به متعلق بودن آنها برای فاعل شناساست و انسان موجودی تعریف می‌شود که همه جهان متعلق به اوست و جهان از طریق اندیشیدن «من» به ذهن «من» می‌آید و برای خود وجودی مستقل ندارد، چون سوژه ساختاری «خودنهنده» دارد که آن را از هرگونه شیء یا ابژه ممتاز می‌کند چرا که سوژه خویش‌ساز است و این سوژه ی خودنهنده است که امکان تعیین بخشی به دیگر موجودات را ایجاد می‌کند. (نویپهاوزر، ۱۳۹۱: ۲۸۴) در ادامه، کانت با انقلاب کوپرنیکی خود معرفت‌شناسی سوپژکتیویسم دکارتی را تحکیم می‌بخشد و اعلام می‌دارد که موجودیت شیء به متعلق بودنش برای فاعل شناسا است و این اشیاء هستند که باید خود را با ابزار شناخت و ادراک انسان تطبیق دهند (Kant, 1997: A 158) و چون موجودات مورد تجربه و ادراک فاعل شناسا هستند بنابراین جهان نتیجه صورت‌بخشی فاعل شناساست و موجود آن‌چنان که هست مطرح نیست بلکه آن‌گونه که برای «من» نمایان می‌شود مطرح است. بنابراین معرفت‌شناسی سوپژکتیویسم از وجودشناسی و هستی‌شناسی آن متفاوت و متمایز می‌شود زیرا تا قبل از تفکر سوپژکتیو، ابژه یا متعلق فاعل شناسایی آن‌چنان که بودند مورد شناخت قرار می‌گرفتند اما در سوپژکتیویسم

ابژه آن چنان که من سوژه آنها را می‌شناسد و درک می‌کند باید تعریف شود. در نتیجه معرفت‌شناسی سوپژکتیویسم، منجر به ایدئالیسم می‌شود زیرا در این مکتب فهم انسان ملاک است و عقل انسان، برای کسب معرفت کفایت می‌کند و عقل انسان، مهم‌ترین مرجع فهم برای انسان است که مستقل است و بر این اساس موجودیت موجودات وابسته به فهم انسان می‌شود.

دو. حاکمیت عقل خودبنیاد

عقل مدرن، پایین‌ترین مرتبه عقل یعنی عقل ابزاری، استدلال‌گر، جزئی، فنی و تکنولوژیک است که از آن به «Reason» تعبیر می‌شود و در مقابل آن عقل کلی است که از آن به «Intellect» یاد می‌شود. این عقل از ویژگی‌های مهمی برخوردار است که آن را مختص عصر مدرن کرده است؛

۱. برخلاف عقل کلی، تنها معطوف به غایات و اغراض عملی صرف است؛

۲. قلمرو آن طبیعت مادی است؛

۳. شأن آن عبارت است از تنظیم منطقی مواد خام و معلومات تجربی و نتیجه‌گیری از آن.

به دلیل ویژگی دوم، عقل مدرن همواره در صدد ایجاد قدرت پیش‌بینی و کنترل طبیعت و روابط اجتماعی و طرح و برنامه‌ریزی جهت امر معاش است. این عقلانیت، یکی از محوری‌ترین مولفه‌های مدرنیسم است تا جایی که عصر مدرن آن را کافی و کامل دانسته و بر آن تکیه می‌کند و آن را تنها عنصر سعادت آفرین می‌داند. (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۴) این نوع عقلانیت ابزاری به شدت متأثر از عقلانیت خودبنیاد سوپژکتیو بوده و عقل خودبنیاد که پایه و اساس و خاستگاه آن «من» انسانی است جایگزین عقل دینی و خدابنیاد شده است. بنابراین سوپژکتیویسم باعث شده تا در جامعه مدرن، عقل قدسی، متافیزیکی و عملی موقعیت خود را از دست دهند. عقل ابزاری نیز که از محدودیت‌هایی از جمله ناتوانی از داوری درباره ارزش‌ها و بررسی گزاره‌های دینی و متافیزیکی برخوردار است بنابراین جامعه مدرن نیازهای خود را از منابع معرفتی دیگری همچون عقل عرفی که با ادراک جمعی جامعه فعلیت می‌یابد برداشت کرده و در شرایطی که مراتب عالی عقل همچون عقل شهودی و قدسی مورد انکار و یا تردید قرار گرفته عوامل تعیین‌کننده عرف، منبع شناخت و معرفت جامعه مدرن گردیده است.

ب) تبیین توسعه مدرن

شرط اول و رکن اول توسعه شناخت صحیح است که با توجه به بحث محوری معرفت‌شناسی علوم اجتماعی انسانی، صورت می‌گیرد، همچنین جهان‌بینی مهم‌ترین عنصر تشکیل دهنده توسعه به شمار می‌آید بنابراین برداشت انسان از مفهوم پیشرفت، از همان ابتدای تاریخ ناشی از زاویه دید و مفروضات ارزشی و جهان‌بینی وی بوده است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۲: ۲ / ۳۸۲)

یک. تعریف لغوی

واژه توسعه در لغت به معنای وسعت دادن و فراخ کردن آمده است. (معین، ۱۳۸۲: ۱ / ذیل واژه توسعه) در فرهنگ لغت آکسفورد، توسعه «Development» به معنای رشد تدریجی در جهت پیشرفته شدن، قدرتمندتر شدن و حتی بزرگ‌تر شدن است. (فرهنگ لغت آکسفورد، ۲۰۰۱: ذیل واژه Develop) مفهوم توسعه ترجمه «Development» است. در زبان انگلیسی «Develop» بیشتر به معنای «ظهور» است و مفهوم خوبی و بدی در آن نهفته نیست، مثلاً ظاهر کردن فیلم عکاسی را «Develop» می‌گویند. اینکه تصویر، خوب یا بد باشد مطرح نیست. (عظیمی، ۱۳۷۱: ۲۳)

دو. تعریف اصطلاحی

از آنجاکه توسعه مفهومی هنجاری است، ابعاد مختلفی از ارزش‌ها و رفتارها را در تعاریف آن می‌توان مشاهده کرد و تنها یک تعریف اجمالی مورد قبول برای آن وجود ندارد. ابهامات و نارسایی‌هایی که در تعریف این واژه وجود دارد ناشی از خود ماهیت توسعه است که ماهیتی ارزشی، هنجاری و نسبی دارد، به عبارت دیگر توسعه مفهومی است که هر گروه و جامعه‌ای معنا و ارزش موردنظر خود را از آن استنباط می‌کند. برخی مفهوم توسعه را شدیداً هنجاری می‌دانند که هیچ کس نمی‌تواند آن را برای همیشه و به شکل مطلق تعریف کند اما یک توافق ضمنی در میان تعاریف وجود دارد که توسعه به معنای «سرعت در فرایند حرکت به سمت زندگی سعادت‌مند» می‌باشد.

ج) نسبت سوپژکتیویسم و توسعه مدرن

همان‌طور که بیان شد سوپژکتیویسم یا اصالت فاعل شناسا بعد از رنسانس توسط دکارت مطرح گردید و به تقابل سوژه یا فاعل شناسا و ابژه یا متعلق شناخت می‌پردازد، اما مسئله اصلی آن در دوران مدرن شروع می‌شود و نمود بارز آن در توسعه مدرن است زیرا یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های توسعه مدرن، عقلانیت آن است که برگرفته از سوپژکتیویسم و عقلانیت خودبنیاد است و بسیاری از معایب و نواقص توسعه مدرن در این راستا تحلیل می‌گردد. دکارت اولین کسی است که نسبت جدید میان انسان و هستی را که در عصر رنسانس در آراء متفکرانی چون لوتر و ماکیاولی مخفی مانده بود تبیین نمود و از طریق شک به خود به موضوعیت و فاعلیت انسان یقین نمود و با تعریف انسان به‌عنوان فاعل شناسا، برای ماهیت انسان مدرن تعریف جدیدی ارائه نمود و با این قول که انسان معیار و ملاک وجود است، مدرنیته آغاز گردید. بر این اساس حقیقت انسان مدرن تسلط بر ابژه است، همان‌طور که دکارت اعلام کرد که «ما باید اربابان زمین شویم» عالم باید با میل من سوژه هماهنگ شود و نظام طبیعی عالم باید آن قدر تغییر یابد تا مطابق میل «من»

شود. با نگاه سوپژکتیو به عالم، طبیعت و هستی یک ابژه و مرده و بی جان است و انسان سوژه، حق هرگونه دخل و تصرف در آن را دارد. به همین جهت انسان اصل و بنیاد همه موجودات است و موجودیت تمامی اشیاء مستند به متعلق بودن آنها برای فاعل ادراک است و انسان موجودی می‌شود که همه جهان متعلق به اوست و هستی بدون آنکه وجود مستقلی داشته باشد از طریق اندیشه من سوژه به ذهن من می‌آید. بنابراین می‌توان عقل خودبنیاد سوپژکتیو با تمام خصوصیات ذکر شده را گوهر مدرنیته نامید زیرا سوپژکتیویسم به لحاظ معرفت‌شناختی، عقل انسان را ملاک کسب معرفت و مرجع فهم و درک قرار می‌دهد (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۳) و در بُعد هستی‌شناختی انسان را محور و خدا و جهان را در پرتو انسان معنا می‌کند و در زمینه ارزش‌شناختی، تعیین ماهیت ارزش را به عهده انسان می‌گذارد و ملاک ارزش بودن یک شیء را تشخیص انسان معرفی می‌کند. به این ترتیب ملاک و معیار شدن انسان و محوریت بارز او در توسعه مدرن، نتیجه و ویژگی مهم سوپژکتیویسم است. بنابراین نسبت سوپژکتیویسم و مدرنیته یک نسبت ذاتی است و هر دو در یک امتداد و راستا هستند و سوپژکتیویسم گوهر مدرنیته است و ماهیت توسعه مدرن را تشکیل می‌دهد.

د) نقد سوپژکتیویسم

سوپژکتیویسم را از دو جهت می‌توان بررسی و نقد کرد. یکی از جهت ذاتی و دیگری از جهت پیامدهای آن در دنیای مدرن.

جهت اول (ذاتی) یک بحث کاملاً معرفت‌شناختی است. زیرا همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد سوپژکتیویسم اولاً و با لذات یک رویکرد معرفت‌شناسانه است.

یک. بررسی معرفت‌شناختی سوپژکتیویسم

۱. نقد سوپژکتیویسم در نظام معرفت‌صدرايي

عقل دارای مراتبی است که برترین آن عقل قدسی است و وحی و کلام خداوند را به بشر عرضه می‌کند. مرتبه بعدی عقل، عقل مفهومی است که دارای دو بعد عملی و نظری بوده و حیطة آن مبدأ و معاد و وظایف انسان در قبال این دو مقوله است؛ عقل عملی در کار استنباط حسن و قبح افعال و تصور و تصدیق جزئیات است و عقل نظری در کار تصور و تصدیق کلیات است و حق و باطل بودن معقولات را مشخص می‌کند. از نظر صدرا عقل عملی، خادم عقل نظری است و از آن استمداد می‌طلبد. (الشیرازی، ۱۳۸۲: ۲۴۰)

با این همه دین اسلام منکر عقلانیت ابزاری نیست و آنچه دین متذکر می‌شود این است که اولاً مرتبه عقل محدود به عقل ابزاری نیست بلکه مرتبه بالاتری از عقل وجود دارد که وظیفه آن فقط شکل دادن به جهان آن‌گونه که آدمی می‌پسندد نیست بلکه به کشف ابعادی از حقیقت نیز می‌پردازد، ثانیاً همان عقل عملی

و ابزاری نیز کارکرد مهم‌تر و ماندگارتری دارد که عبارتست از راهیابی به حوزه ارزش‌ها و امور اخلاقی و نیز تدبیرگری برای فرجام زندگی یعنی معاد، ثالثاً عقل ابزاری در انتخاب هدف و در تدبیر و برنامه‌ریزی‌های علمی خود تنها بر علمی بودن و کارآمدی پافشاری می‌کند که در بردارنده مضامینی چون سهولت، کم‌خرج بودن و سودمندی است و از این‌رو امور مهمی چون وظیفه و تکلیف بدون در نظر داشتن نتایج عاجل جایگاهی ندارد. درحالی‌که بر اساس تعالیم اسلام، عقل و عقلانیت از مفهوم گسترده‌تری برخوردار است و گاه وظیفه بر کارآمدی، سودمندی و نظایر آن مقدم می‌شود. علاوه بر همه این تفاوت‌ها، دین اسلام اساساً باور به عقل‌بسندگی و بی‌نیازی از وحی را در هیچ‌یک از لایه‌ها و مراتب عقل انسانی بر نمی‌تابد. (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۹)

۲. نقد سوپژکتیویسم در نظام فکری غرب مدرن

فلاسفه و صاحب‌نظران غربی، نقدهای بسیاری را بر سوپژکتیویسم وارد کرده‌اند که می‌توان این نقدها را در قالب زیر ارائه نمود:

۱. **نقد فیلسوفان تجربی:** عده‌ای از آنان به قانون کوجیتو که ذات سوپژکتیویسم منبعث از آن است انتقاد و اعتراض داشته‌اند و یقینی‌تر بودن شناخت نفس از شناخت بدن را رد کرده‌اند. به‌عنوان مثال مالبرانش که به فیلسوف دکارتی مشهور بوده، قائل است که نمی‌توان از خواص ذهن هیچ‌گونه شناخت پیشینی داشت و بر خلاف ادعای کوجیتو معتقد است شناخت بدن، بهتر و آسان‌تر از شناخت نفس حاصل می‌گردد. (Nickolas, 1999: 174)

هیوم نیز که یک فیلسوف تجربی است و نخستین پرسش معرفت‌شناختی را که پایه فهم فلسفی است در تعیین ماهیت و حدود معرفت و شناسایی بشر می‌داند، هیچ‌گونه اصالتی برای ایده قائل نیست و نفس انسانی را چیزی جز مجموعه‌ای از ادراکات که در پی هم قرار می‌گیرند نمی‌داند که خود نفس رشته دنباله‌داری از ادراکات انسان است (Mounce, 1999: 24) و به این ترتیب قانون کوجیتوی دکارت را به‌عنوان نخستین قضیه یقینی و قضیه پایه برای یقینیات مردود دانسته است.

۲. **نقد کانت:** کانت با اینکه کوجیتو را اساس اثبات تجرد و بقای نفس می‌داند با این حال انتقادات شدیدی بر آن وارد ساخته است. بر خلاف دکارت که «من» را جوهر مجرد و غیر مادی دانسته است، کانت چون جوهر را جزء مقولات فاهمه که بر پدیدار و فنومن حمل می‌شود می‌داند، اندیشه را که غیر پدیداری است جوهر تعریف نمی‌کند. (کانت، ۱۳۶۷: ۱۲۶) بنابراین از نظر کانت «می‌اندیشم» مرحله‌ای از بحث معرفت‌شناختی است که ذهنی بوده و با جنبه وجودی و وجودشناختی مطابقت یافته چون «من» جوهر و قائم به ذات نیست بلکه جنبه انتزاعی و ذهنی دارد در حالی‌که دکارت بحث معرفت‌شناختی را با بحث وجودشناختی مطابقت داده تا بتواند به قانون کوجیتو دست یابد. (مجتهدی، ۱۳۶۳: ۵۰) در واقع دکارت میان معرفت و وجود جدایی انداخت اما کانت تطبیق میان معرفت و وجود را مطرح کرد و با نگاه سوپژکتیو خود

جای ذهن و عین را عوض کرد و تفسیر جدیدی از نظریه مطابقت ارائه نمود. بنابراین عقلانیت غربی، در جامعه‌شناسی توسعه مقدار زیادی از تعریف خود را مدیون نظریه‌های کانت است زیرا او با فلسفه نقادی خویش تأثیر عمیقی در مابعدالطبیعه، کلام، فلسفه اخلاق و فلسفه علم غرب ایجاد کرد و پایه‌های تفکر مدرنیته را پی‌ریزی نمود.

۳. نقد فیلسوفان اگزیستانسیالیسم: اشکالی که فلاسفه وجودی و اگزیستانس از جمله هایدگر به کوجیتو وارد کرده‌اند، انتزاعی بودن آن است. آنها سوژه و ابژه را به هم نزدیک ساخته و قضیه کوجیتو را به «من هستم پس می‌اندیشم» برمی‌گردانند زیرا وجود من را مقدم بر هر چیز دیگر حتی اندیشه من می‌دانند. (مک کواری، ۱۳۷۷: ۱۲۴) درحالی که کوجیتو اندیشیدن «من» را مقدم بر وجود آن می‌داند و بر این اساس هیچ اصلی جز خود انسان وجود ندارد، حتی وجود خدا از طریق وجود «من» به اثبات می‌رسد و جهان مادی و بدن و پدیدارها وابسته به من معرفی شده و فاعل شناسا و عالم در مقابل هم قرار داده شده است. اما هایدگر معتقد است که «من» در وهله نخست فاعل اندیشنده نیست بلکه بیش از هر چیز موجود است و وجود چیزی وسیع‌تر از اندیشیدن و مقدم بر آن است و فلسفه وجودی، مبتنی بر فاعلیت ذهن و خودبنیادی نیست. (هایدگر، ۱۳۷۸: ۱۰۱) او سوژه در دوره مدرن را برخاسته از فلسفه دکارت و در واقع بیان کاملی از بنیاد متافیزیک می‌داند. وی نمای متافیزیک غربی را دوره مدرن و روزگار سوژه مستقل و نتیجه آن را بهره‌کشی افراطی از محیط زیست و روی نهان کردن امر متعالی و در افتادن به نیهیلیسم می‌داند. در نظر او متافیزیک دوره مدرن، برپایه نظریه دکارت استوار است که آن نیز به طور تاریخی، منبعث از متافیزیک افلاطونی و به ویژه ارسطویی است و نتیجه این متافیزیک را تکنولوژی ماشینی، ورود هنر به عرصه زیبایی‌شناسی، تلقی فعالیت بشر به‌عنوان فرهنگ و بالاخره غیاب خدایان می‌داند و انسان به دلیل سوژه بودن، قدرت استیلا بر تمامی موجودات را که ابژه او هستند می‌یابد. (همان: ۱۰۱)

دو. بررسی پیامدهای سوژکتیویسم در دنیای مدرن

در قرن نوزدهم آگوست کنت و مارکس از ماتریالیسم دیالکتیک و مادی بودن همه اجزای عالم سخن گفته و به انکار ابعاد فوق طبیعی هستی پرداخته و به این ترتیب در راستای تضعیف عقل‌گرایی، حس‌گرایی دنیای مدرن گسترش پیدا کرد که نظر به ابعاد علمی و حسی زندگی دارد. رنه گنون به‌عنوان منتقد توسعه مدرن معتقد است که مبدأ و اصل و رکن تمامی بحران‌های مدرنیته، ناشی از کمیت‌نگری و گرایش به اصالت علم و اصالت تکنولوژی و صنعت است که ریشه در اندیشه سوژکتیویسم دکارتی دارد. او دنیای مدرن را در سراسیمگی سقوط و انحطاط می‌بیند که بشر را نهایتاً وادار کرده تا به همه چیز به صورت ماشینی و مکانیکی بنگرد؛ از این‌رو افق ذهن بشر، به تدریج به قلمرو جسمانی محدود شده و واقعیت چیزی تلقی شده که صرفاً مادی و قابل نگرش کمی باشد. (گنون، ۱۳۶۱: ۶۶) به این ترتیب سوژکتیویسم

به‌عنوان گوهر مدرنیته در مبانی و روند و اهداف توسعه مدرن، تأثیرات عمیقی بر جای گذاشته که منجر به بحران‌های جدی در دنیای مدرن غرب شده است. از جمله مهم‌ترین این تأثیرات را می‌توان در بندهای زیر ارائه و تبیین نمود:

۱. حاکمیت عقلانیت ابزاری

از نظر ماکس وبر عقلانیت ابزاری مدرن در برابر عقلانیت ذاتی یا ارزشی قرار دارد. او معتقد است روند حرکت این دو نوع عقلانیت در جهان نوین، عکس یکدیگر بوده است، به این معنا که هر چه عقلانیت ابزاری گسترش یافته، دامنه عقلانیت ذاتی محدودتر شده است. وبر پوچی و فقدان معنا در زندگی و نیز اسیر شدن انسان در پیچ و خم‌های بوروکراسی و علم و تکنولوژی مدرن را نتیجه گریزناپذیر گسترش فزاینده عقلانیت ابزاری معرفی کرده و نسبت به آن بدبین بوده است. جنبه دیگر این قضیه، پوچی و فقدان معنا در زندگی است، یعنی نتیجه عملی عقلانی شدن برداشت انسان از جهان و شیوه زندگی در عصر مدرن، رانده شدن دین به قلمرو غیر عقلانی است. وبر مهم‌ترین ویژگی جامعه سکولار مدرن را «عقلانیت» معرفی کرده است. او چهار نوع عقلانیت را تعریف می‌کند:

۱. عقلانیت عملی: شیوه‌ای از زندگی که رفتار و علایق فردی را می‌نگرد؛

۲. عقلانیت نظری: تلاشی آگاهانه برای درک واقعیت‌های زندگی از طریق مفاهیم انتزاعی؛

۳. عقلانیت محتوایی: بررسی رفتارها به طور مستقیم؛

۴. عقلانیت ابزاری: انتخاب حساب‌گرانه وسایل و ابزار و هدف با توجه به قوانین جهانی و مورد قبول عامه؛

آنچه مدرنیته حاکمیت عقل می‌داند، حاکمیت سلطه علم و تکنیک بر ابعاد و وجوه گوناگون حیات انسان است که استقلال و آزادی افراد را در هم می‌شکند و آنها را مقهور نیروهای اقتصادی و مدیریت‌های بوروکراتیک می‌سازد. به این ترتیب از مهم‌ترین بحران‌های موجود در نظام توسعه مدرن، بحران عقلانیت است که نگاه ابزاری به انسان نیز محصول این فرایند می‌باشد که خود ناشی از تفکر سوپژکتیویسم است و غلبه تدریجی حوزه منفعت بر حوزه‌های عاطفی و خرد در دوران مدرن نگرشی را رقم زد که به انسان، نگاه تک بعدی و تک ساحتی دارد.

از دیگر پیامدهای سوپژکتیویسم در این زمینه می‌توان به حاکمیت عقل خودبنیاد در توسعه مدرن اشاره کرد. بنابر ایدئولوژی خاص تئوری توسعه مدرن، عقل ابزاری از نوع مدرن که محاسبه‌گر و خودبنیاد است، حاکمیت دارد، عقلانیتی که هیچ محدودیتی را نمی‌پذیرد و کمی‌انگار و استیلاجویست که به گفته ماکس وبر فنی و ابزاری و کارکردی است و به معنای تخصصی شدن امور زندگی و بهره‌گیری از فناوری و به کارگیری ابزارهای علمی و فنی و نیل به مقاصد زندگی است و جنبه مدرن آن تعهد اخلاقی ندارد و صرفاً مادی و دنیوی است. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۵: ۱۴۱)

نقد

عقلانیت مورد نظر اسلام دارای دو ویژگی اساسی است و همین دو خصلت، عقلانیت اسلام را منحصر به فرد می‌سازد:

ویژگی اول: جامعیت؛ عقلانیت مورد نظر اسلام، علاوه بر معرفت شهودی یا علم نفسی، ناظر به دو حوزه عقلانیت فلسفی و عقلانیت عینی نیز هست که قلمرو عقلانیت عینی انسان، جامعه، طبیعت و تاریخ است. ویژگی دوم: نزدیکی تعقل با تقوی؛ در اسلام عقلانیتی مطلوب است که مقرون و هم‌سنگ با تقوی باشد و طبق فرموده قرآن کریم برترین افراد پرهیزکارانند. (حجرات / ۱۳) پس عقلانیتی مطلوب است که مؤید و ابزار تقرب به خداوند باشد و عقلانیتی که آدمی را از اتصاف به اوصاف متیقن دور کند و آدمی را به عبودیت مطلقه توجه ندهد و بر غفلت او بیفزاید در اسلام پذیرفتنی نیست.

بنابراین در اسلام اولاً شأن عقل محدود به عقل ابزاری نیست بلکه مرتبه والاتری از عقل وجود دارد که وظیفه آن کشف ابعاد از حقیقت است، ثانیاً عقل ابزاری با همان کارکرد محاسبه‌گری و سودمحوری مورد قبول اسلام است لکن کارکرد انحصارگرایانه غرب نسبت به این مرتبه از عقل مورد نقد اسلام است زیرا انحصار عقل به عقلانیت ابزاری مستلزم نفی اندیشه متافیزیک و اندیشیدن در باب آخرت و معاد است درحالی‌که انسان متعادل و تراز، هم از عقلانیت ابزاری و هم از عقلانیت دینی برخوردار است پس انسانی که هم در فکر اصلاح معاش دنیوی و هم در فکر اصلاح معاد اخروی باشد طبق آیه شریفه «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (بقره / ۲۰۱) مورد قبول اسلام است و اسلام صرفاً انحصارگرایی در عقلانیت ابزاری را نفی و نقد می‌کند نه خود عقلانیت ابزاری را زیرا عقل ابزاری و عرفی هنگامی که در ذیل مراتب عالی عقل یعنی عقل قدسی و شهودی قرار گیرد می‌تواند حقیقت را بازتاب نموده و هویت عقلی و معرفتی پیدا کند و وقتی ارتباط آن با مراتب عالی عقل قطع گردد، صرفاً تبدیل به یک قدرت پوچ می‌گردد که محتوای آن چیزی جز نیهیلیسم نیست.

بر طبق دیدگاه ایمان‌گرایی افراطی، نظام اعتقادات دینی موضوع ارزیابی و سنجش عقلانی قرار نمی‌گیرد و ایمان به خداوند فارغ از هرگونه قرینه و استدلال، مورد پذیرش واقع می‌شود. (پترسون و دیگران، ۱۳۸۹: ۷۸) اما در تفکر اسلام به عکس دیدگاه فوق، عقل مستقل تا بدانجا که وحی را مورد شناسایی قرار دهد و به آن دست یابد به رسمیت شناخته می‌شود زیرا ابتدا باید فهمید بعد ایمان آورد و این فهم قبل از ایمان، به کمک امر مستقل از وحی تحقق می‌پذیرد. چنانچه بر طبق آیات و روایات نخستین رسالت پیامبران، بارور کردن حیات عقلی انسان‌ها و دعوت به فطرت الهی آن هاست و بیشترین واژه‌ای که در قرآن کریم بر آن تأکید شده عقل و علم و دعوت انسان‌ها به این مفاهیم عالی است که شامل همه مراتب عقل و علم است نه در مرحله و مرتبه ابزاری و محدود. امیرالمؤمنین در این رابطه می‌فرماید: «خداوند پیامبران خود را مبعوث

فرمود و پیاپی رسولان خود را به سوی مردم فرستاد تا وفاداری به پیمان فطرت الهی را از آنان بازجویند ... تا توانمندی‌های پنهان شده عقل هایشان را آشکار سازند» (نهج‌البلاغه: خطبه ۱) لکن بعد از رسیدن به وحی و فهم آن، وحی یک سوژه و فاعل شناسا تعریف می‌شود و عقل ذیل وحی و شریعت رسمیت می‌یابد. اما عقلانیت سوپژکتیو در توسعه مدرن که دارای دو جنبه ابزاری و معرفتی است؛ جنبه ابزاری آن ناظر به شیوه‌های کارکردی و راهبردی زندگی است یعنی در گزینش ابزارها و روش‌ها، اهداف خویش را مبنا قرار می‌دهد و از آنجاکه اهداف آن اومانستی و ناظر به حیات مادی و دنیوی است، طبعاً وسایل و ابزار باید متناسب با آنها گزینش و اعمال شود. جنبه معرفتی این عقلانیت، ناظر به تدوین قوانین و برنامه‌های زندگی است. یعنی انسان بدون هیچ نیازی به الهام و وحی و آموزش‌های متافیزیکی، خود می‌تواند با عقل و خرد خویش، برنامه درست و قانون صحیح زندگی را تشخیص دهد و تدوین و تنظیم نماید. (ربانی گلپلیگانی، ۱۳۸۵: ۱۹۱)

۲. انکار مرجعیت وحی

آغاز مدرنیته با انکار مرجعیت وحی و عقل قدسی همراه بوده است. این انکار ریشه در تقابل عقل و ایمان و تعارض این دو مفهوم در گذشته غرب داشته و در توسعه مدرن که از دستاوردهای مدرنیته است و گوهر آن عقل خودبنیاد است با پشت کردن به عقل قدسی و روی آوردن به عقل مفهومی، باعث گستراندن عقل ابزاری سکولار مدرن و نفی مرجعیت عقل و وحی شده است و به این ترتیب رفتارهایی از انسان که متوجه منافع و هدف‌های دنیوی است قابل توجیه می‌باشد. بنابراین توسعه مدرن که از آثار و نتایج غلبه این مدل از عقلانیت ابزاری است، ریشه در عقل تجربی دارد و به امور تجربی و حسی معطوف بوده و از محسوسات استفاده می‌کند. عقل خودبنیاد سوپژکتیو چون فقط من انسانی را سوژه و فاعل شناسا معرفی می‌کند بقیه امور و هستی و حتی خداوند و وحی و شریعت را ابژه و متعلق شناخت می‌داند، به این ترتیب این انسان است که چیستی وحی را تفسیر می‌کند و دارای حق تشریح می‌گردد، نه خداوند که در حکم ابژه است زیرا وحی تابع شناخت آدمی قرار می‌گیرد و متعلق شناخت تعریف می‌شود. از نتایج این نوع عقلانیت خودبنیاد، نهضت پروتستان و از تبعات آن پلورالیسم و تبدیل وحی به تجربه دینی و برتری علم در تعارض علم و وحی است. (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۹ و ۱۰)

نقد

رنه گنون محدود شدن افق ذهن بشر به قلمرو جسمانی و تقلیل واقعیت به واقعیات مادی و قابل نگرش کمی و رد هرگونه مرجعیت روحانی و مافوق بشری و نفی هرگونه مبدأ عالی‌تر از عقل را از پیامدهای سوپژکتیویسم می‌داند که حاصل آن غوطه‌وری انسان در مادیت و سیر در مرتبه پست و دانی هستی است (گنون، ۱۳۶۱: ۶۶) و تمام ناکامی‌های الگوی توسعه مدرن با تمام ابعاد آن ناشی از حذف خداوند و در نتیجه حذف امور تکوینی و تشریحی مورد نیاز بشر و ضامن مقررات اخلاقی است. دوری از وحی و نبوت و دستورات

دین منجر به رفاه‌طلبی، انحرافات اخلاقی و گناه شده که موانع اصلی پیشرفت و توسعه فرهنگی محسوب می‌شود. اما در نظام اسلام آنچه اصالتاً و بالذات مهم است و مایه پیشرفت است؛ تقرب به حق و جلب رضایت الهی و اطاعت از مقررات و دستورات دینی است.

ایدئال‌هایی که امروزه این فرهنگ به بشر ارائه می‌دهد، راه و رسمی که به بشر می‌آموزد و اخلاق و عادات و بالاخره مسیری که غرب امروز دارد مسیری بسیار خطرناک برای بشریت است زیرا علم و عقل باید باعث پیشرفت و رشد انسان و در خدمت حیات انسانی باشد و این امر مهم به مدد وحی صورت می‌گیرد زیرا عقل به تنهایی و بدون وحی قادر نیست بشر را نجات دهد اما بزرگ‌ترین نقص فرهنگ غرب دوری از وحی و نجات بشر تنها به کمک عقل و علم تجربی است، اما چون عقل محض حقیقت برتر را نمی‌فهمد و علم جدید از ارتباط با فرا ماده محروم است به بن‌بست فکری رسیده و انسان را از حق و حقیقت دور کرده است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۲: ۲ / ۱۴۰)

۳. اعطای حق قانون‌گذاری به انسان

از دیگر آثار و پیامدهای سوپرکتیویسم در توسعه مدرن می‌توان به قائل شدن حق قانون‌گذاری در هستی برای انسان اشاره کرد، یعنی انسان می‌تواند بفهمد و برای خود تصمیم بگیرد و سود و زیان خویش را تشخیص دهد که این امر ریشه در فلسفه غرب به خصوص نظریات کانت دارد. از نظر کانت، موجود دارای حیثیت وجود است چون مورد تجربه و ادراک خاص فاعل شناسا یعنی انسان است و نظم و قانون و ساختاری که به جهان نسبت می‌دهیم نشأت گرفته از خود انسان است و انسان قانون‌گذار در طبیعت محسوب شده و منشأ اخلاق و ارزش‌گذاری و الزامات نیز تنها در درون انسان است که واضع قانون اخلاقی است. کانت در این باره می‌گوید:

انسان و به طور کلی هر موجود عاقلی به‌عنوان غایتی فی‌نفسه موجود است و نه به‌عنوان وسیله‌ای برای بهره‌گیری دلخواه این یا آن اراده، بلکه بایست در تمامی رفتارهایی که متوجه خود یا موجودات عاقل دیگر است، همواره و در هر حال، به‌عنوان غایت لحاظ شود... چنان رفتار کن که انسانیت را چه در شخص خودت و چه در شخص دیگری همواره و در عین حال به‌عنوان غایت تلقی کنی و هرگز به‌عنوان وسیله به‌کار نگیری. (دیرکس، ۱۳۹۱: ۱۴۱)

به این ترتیب در توسعه مدرن، تفکری پایه‌گذاری شد که مطابق آن شناخت انسان در باب تشخیص خیر و شر را اصیل دانسته و حق قانون‌گذاری را به انسان اعطا می‌نماید.

نقد

از دیدگاه اسلام، همه شئون زندگی انسان با سرنوشت نهایی او ارتباط دارد؛ یعنی هرگونه تلاشی در این

زندگی در سعادت ابدی یا شقاوت ابدی انسان تأثیر خواهد گذاشت. قانون از دید اسلام باید به صورتی باشد که انسان را به مصالح و منافع معنوی اش نیز برساند و تنها تأمین نظم و امنیت اجتماعی کار ویژه قانون نیست. در دیدگاه لیبرالیستی چون هدف لذت هر چه بیشتر دنیایی است؛ رسالت قانون فراهم کردن اسباب این هدف است و تا آنجا که استفاده از قدرت و لذت‌ها، آزادی دیگران را به خطر نیندازد، قانون با آن کاری ندارد. پس فلسفه قانون تنها حفظ آزادی‌های دیگران و امکان برخورداری مردم از خواسته‌ها و رسیدن به لذت و سود بیشتر است. بر این اساس گستره قانون بسیار محدود خواهد بود و دولت باید کمترین دخالت را در زندگی مردم داشته باشد، چون اصل بر آزادی است و در تفکر اومانیستی و لیبرالیستی غرب، حفظ آزادی‌ها فوق قانون است. اما در تفکر اسلامی قانون مسیر صحیح زندگی انسان‌ها را ترسیم می‌کند و جامعه را به سوی مصالح مادی و معنوی هدایت می‌کند و حکومت اسلامی نیز مسئولیت پیاده کردن این مصالح را در جامعه دارد و از هر آنچه که این مصالح را تهدید می‌کند جلوگیری به عمل می‌آورد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۶: ۱ / ۱۷۶)

نظام اسلامی، مشروعیت را ذیل مقبولیت و قراردادهای اجتماعی قرار نمی‌دهد و برخلاف نظام‌های غربی، مشروعیت حکومت و نظام، زیرمجموعه مقبولیت و خواست مردم قرار نمی‌گیرد زیرا هدف قانون در مقایسه با هدف نهایی زندگی انسان هدفی است متوسط و رفتار اجتماعی وقتی مطلوب است که علاوه بر تأمین مصالح دنیوی، با مصالح اخروی نیز هم جهت باشد چون خداوند عالم علی‌الاطلاق است که به تمامی ابعاد وجودی و مصالح انسانی آگاه است و حاکمیت مقتضای ربوبیت تکوینی و تشریحی است، در نتیجه قانون‌گذار واقعی و حقیقی خداست (فتحعلی، ۱۳۸۵: ۸۴) و بر این اساس ملاک مشروعیت در اسلام بر اراده الهی مبتنی است، بر خلاف اندیشه غربی که ملاک مشروعیت را قرارداد اجتماعی و خواست عمومی که بر اساس عقل خودبنیاد انسان است، عنوان می‌کند.

۴. تغییر معیار ارزش‌ها

تأثیر دیگر سوپژکتیویسم در توسعه مدرن تغییر در معیار ارزش‌ها و اخلاق است زیرا تحقق نظام سرمایه‌سالاری، ضرورتاً نیازمند نسبت خودبنیادانه بشر با عالم و آدم است که بر این اساس آدمی، خود را «سوپژه» و دیگران را «ابژه» تلقی می‌کند و طبعاً و ضرورتاً از این نسبت سوپژکتیو و اصالت موضوعیت نفسانی؛ «ابژه» دیدن و ابزار و آلت و شیء پنداشتن دیگران نتیجه می‌شود. در یک چنین نسبتی است که سرمایه‌سالاری با ایدئولوژی خاص خود امکان تحقق می‌یابد. (زرشناس، ۱۳۷۷: ۱۰۴) بر این اساس؛ اخلاق و صفات نفسانی انسان حسن و قبح ذاتی ندارد و حتی ردایل اخلاقی مثل حسد و حرص به دنیا در صورتی که در راستای افزایش مادیات و ارضای امیال نفس خودبنیاد انسانی باشد جزء محسنات تلقی می‌شود و انسان‌هایی که دارای چنین صفاتی باشند انسان‌های عقلانی و منطقی محسوب می‌شوند.

نظریه کانت که ناشی از دیدگاه دکارت در مورد اصالت سوژه انسانی و مکمل این نظریه بود باعث شد تا میان عقلانیت با مهم‌ترین مسائل حیات بشری، فاصله‌ای جبران ناشدنی افتاد و به تعلیق و نسبییت کامل در «ارزش‌ها» در جامعه غرب انجامید و از نظر معرفتی پویایی و نسبییت شدیدی در جامعه غربی برقرار شد تا جایی که هیچ اندیشه‌ای دارای ثبات نمی‌شود تا آنکه سر از نیهیلیسم در می‌آورد و موجب از خود بیگانگی و از جامعه بیگانگی می‌شود. در واقع به لحاظ معرفتی، در این جوامع علم محوری حاکم است و علم تجربی غلبه دارد و تمامی معارف از نظر اعتبار و حتی شهرت نسبت به علم سنجیده می‌شود و هر کدام که تابعیت و نسبییت بیشتر نسبت به علم داشته باشد اعتبار بیشتری دارد. بنابراین ادبیات، هنر، فلسفه دین و فرهنگ عامه بر محور علم بنا می‌شود. (فیاض، ۱۳۸۹: ۱۱۴) حتی عقلانیت با علم بی ربط نیست و علم با ساده‌گرایی و شهرنشینی و اخلاق و همه اینها با سکولاریسم. پس همه اینها شبکه‌ای را تشکیل می‌دهند که یکدیگر را تکمیل می‌کنند و به حیات ادامه می‌دهند به گونه‌ای که امکان ندارد برخی از این مفاهیم نباشد و توسعه مدرن ایجاد شود.

نقد

در جهان‌بینی اسلامی، ارزش چیزی است که موجب و موجد تقرب انسان به خدا و تعالی انسان و قرار گرفتن انسان در مسیر تکامل و رسیدن به کمال باشد و هر چه که مانع این تقرب و تکامل باشد ضد ارزش است، بنابراین تزکیه نفوس به‌عنوان ارزش است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۹۵) در جهان‌بینی مدرن، ارزش حقیقی وجود ندارد و ارزش‌ها نسبی‌اند و در حوزه انتخاب افراد قرار دارند و به میل و اراده انسان‌ها وابسته‌اند و به تعداد افراد می‌توانند فراوانی داشته باشند. برخلاف اسلام که به حسن و قبح ذاتی و حقیقی قائل است و ارزش‌ها ثابت و مستقل هستند نه متغیر و وابسته به فرد. در تئوری توسعه مدرن از ارزش‌های حقیقی که سبب تعالی بعد مجرد انسانی است، غفلت شده و تنها عناصری ارزش محسوب می‌شوند که موجب اعتلای ابعاد مادی توسعه مدرن باشند و اعتلای انسانیت به فراموشی سپرده شده است.

در تئوری توسعه مدرن، رابطه بشر با هستی، ابزاری است و عقل آدمی ابزاری برای تصرف، استیلا، سودمحوری و قدرت‌طلبی می‌شود. عقلانیت، قداست و هدایت‌گری و راهنمایی را از دست می‌دهد و حالت ابزاری پیدا می‌کند. روی‌گردانی از عقل‌گرایی و گرایش شدید به تجربه و شناخت‌های تجربی در بین دانشمندان و متفکران غربی، به دلیل ضعف سیستم فکری و مبانی فلسفی و مبانی معرفت‌شناسی غرب در جهت تعیین و توجه معقول به جهان و دست یافتن به شناخت معقول و معینی از عالم واقع، منجر به تلقی مادی از انسان و هستی و انکار بعد مجرد انسان و متافیزیک گردیده، بدین ترتیب تمام مجردات مورد انکار قرار می‌گیرند و فقط بعد مادی هدف به‌عنوان موضوع مورد مطالعه باقی می‌ماند. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۷: ۱۱۳) بنابراین دین و تمامی دستورات و اخلاقیات فردی و اجتماعی مورد نفی واقع شده که نتیجه آن حذف معارف دینی و دستورات الهی و ارزش‌های اخلاقی از اقتصاد و تئوری توسعه مدرن است.

۵. دور شدن انسان از هویت و فطرت الهی خویش

توسعه مدرن، با اصالت دادن به نفس خودبنیاد سوپژکتیو، باعث دوری انسان از هویت و فطرت الهی خدا بنیاد بشر و محروم گشتن او از درک حقیقت و کمال حقیقی شده و خدا و آنچه که مربوط به دین و مذهب و قوانین الهی و مکتب انبیا بوده به کنار گذاشته شده و یکپارک اصول دینی جایگزین دیگری پیدا کرده‌اند. چرا که بعد از رنسانس، دانشمندان و فلاسفه غرب هر یک از اصول حاکم بر فرهنگ دین را بر کنار کردند و اصل دیگری را جایگزین نمودند؛ به جای اصالت الله و حاکمیت قوانین الهی، اصالت انسان و حاکمیت بشر و قوانین مطروحه از فکر بشر را پی‌ریزی کردند و وحی را با عقل و علم بشری جایگزین نمودند. به جای عبودیت، آزادی از هر قید و بند را مطرح کردند و بدین ترتیب دموکراسی، راسیونالیسم و سیانتیسم را رواج دادند. به جای اصل محوریت دین برای ایجاد وحدت بین انسان‌ها، اصل ناسیونالیسم و محوریت زبان و رنگ و نژاد و به جای اصل اعتقاد و تمسک به دین، سکولار و طرد و نفی تمام مظاهر دینی را قرار دادند، زیرا تمام تاریخ فلسفه غرب مدرن از دکارت تا هگل بسط شئون مختلف سوژه است که با اصالت دادن به انسان در برابر خدا، باعث محور قرار گرفتن انسان و موضوعیت پیدا کردن نفس خودبنیاد و دوری از فطرت الهی انسان شده است.

نقد

در فرایند توسعه مدرن، انسان‌ها همچون اتم‌های تنها و مستقلی هستند که در یک رابطه کالایی و ابزاری با دیگران قرار می‌گیرند. هر یک از این اتم‌ها یک نفس اماره خودبنیاد است که سود شخصی و سرمایه اندوزی را دنبال می‌کند و در مقام یک «سوژه» دیگران را «ابژه» و آلت و ابزار می‌بینند. در ذات نظام سرمایه سالاری این نگرش اتمیستی نهفته است و همین نگرش است که به سودانگاری منجر می‌شود و چرخ‌های حرکت نظام سرمایه سالار را به گردش در می‌آورد، یک نظام تماماً کاپیتالیستی و سرمایه سالارانه که به لحاظ حقوقی و سیاسی مبتنی بر سوپژکتیویسم و اتمیسم نفسانی است. (زرشناس، ۱۳۷۷: ۱۰۵) این نگرش در غرب مدرن، به دنبال انکار محوریت خداوند و قائل شدن به اصالت انسان در همه مراحل زندگی فردی و اجتماعی و متحول شدن ارزش‌های انسانی ایجاد شد که نتیجه آن چیزی جز لذت جویی حداکثری از التذاذات مادی و به دنبال آن گسترش اخلاق تنازع و تکالب و دوری انسان از روح الهی خویش نیست. امام خمینی در نفی خودبنیادی نفس و تأثیر آن در دور شدن انسان از فطرت اولیه خویش بیان می‌کند:

حجاب خودخواهی و خودبینی، از حجب غلیظه‌ای است که هر کس را که مبتلای به آن است از همه حقایق و درک تمام محسنات و کمالات غیر و مقبحات و نقایص خود باز می‌دارد. (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۶۵)

ایشان در جای دیگر می‌افزاید:

انانیت و خودرأیی و خودبینی انسان، بر خلاف فطرت الله است و چون فطرت به حالت اصلیه خود باشد و محتجب به احتجاجات طبیعت نشده باشد، خودسری و خودرأیی در امور نکند و صبغه نفسانیه به خرج ندهد و به واسطه سلامت فطرت، تسلیم حق شود. (همان: ۷۶ و ۷۷)

نتیجه

سوپژکتیویسم یا اصالت فاعل شناسا و اصالت سوژه‌ای که کاملاً با بعد مادی و نفسانی انسان تعریف می‌شود و خود را میزان و مرکز همه امور قرار می‌دهد، رابطه‌ای ابزاری بین انسان و عالم تعریف می‌کند، به طوری که یگانه موجود حقیقی انسان و مابقی موجودات حتی وجود خداوند، تمثیل و وجود ذهنی و قائم به فاعل شناسا است و هستی ابژه و متعلق شناخت وابسته به اصل‌هایی است که سوژه می‌شناسد و ذهن معیار و ملاک تصورات و مفاهیم خارجی می‌گردد. این معرفت‌شناسی که سوپژکتیویسم ارائه می‌دهد منجر به ایدئالیسم گردیده و عقل خودبنیاد که اساس و خاستگاه آن من انسان است جانشین عقل دینی و خدابنیاد شده و به این ترتیب عقل قدسی و متافیزیک جایگاه خود را در جامعه مدرن از دست داده است.

سوپژکتیویسم گوهر مدرنیته و ماهیت توسعه مدرن را تشکیل می‌دهد زیرا مدرنیته که بر اساس اومانیسم و در بعد معرفتی سوپژکتیو و در بعد عملی سکولار است، عقلانیت خود را که از مهم‌ترین شاخص‌های توسعه مدرن است از سوپژکتیویسم برگرفته که بسیاری از معایب و نواقص توسعه مدرن در این راستا محقق می‌شود. به این ترتیب مبدأ و رکن تمامی بحران‌های مدرنیته ریشه در اندیشه سوپژکتیویسم دارد از جمله بحران عقلانیت در جامعه مدرن غربی و رشد فزاینده عقلانیت ابزاری و سکولار و منقطع از وحی و انکار مرجعیت وحی و در نتیجه اعطای حق قانون‌گذاری و واگذاری تشخیص خیر و شر به انسان، همچنین تغییر معیار ارزش‌ها و اخلاق و بحران ارزش‌های اخلاقی و جهت‌گیری اخلاق برای حفظ جامعه دارای کارکرد و فایده و در نهایت دوری انسان از هویت و فطرت الهی و خدابنیاد و محروم‌گشتن از درک حقیقت در اثر بسط شئون مختلف سوژه و اصالت دادن به انسان در برابر خدا و محور قرارگرفتن انسان و موضوعیت پیدا کردن نفس خودبنیاد انسان.

به این ترتیب الگوی توسعه مدرن، به واسطه غلبه نگرش لیبرالیستی و اومانیستی مبتنی بر معرفت‌شناسی سوپژکتیویسم، مردود و شکست خورده است و در نتیجه توسعه مطلوب اسلام، با مدل غربی تفاوت بنیادی و ساختاری دارد و الگوی اسلامی توسعه، ماهیت توسعه ی مبتنی بر تجربه غربی را مردود می‌داند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. از کیا، مصطفی، ۱۳۶۴، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی روستایی*، تهران، اطلاعات، چ ۲.
۴. اسفندیاری، سیمین، ۱۳۸۸، «سوپژکتیویسم دکارت؛ نقطه عزیمت فلاسفه عصر جدید»، *مجله حکمت و فلسفه*، س ۵، ش ۱، ص ۱۲۵ - ۱۱۳.
۵. بخشنده، محمدابراهیم، ۱۳۸۳، «سوپژکتیویسم دکارتی و نقدهای عمده وارد بر آن»، *مجله دانش پژوهان*، ش ۵، ص ۹۸ - ۸۲.
۶. بریجیان، ماری، ۱۳۹۰، *فرهنگ اصطلاحات و علوم اجتماعی*، ج ۲، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۷. پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۸۹، *عقل و اعتقاد دینی؛ درآمدی بر فلسفه دین*، ترجمه احد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو، چ ۷.
۸. تودارو، مایکل، ۱۳۶۶، *توسعه اقتصادی در جهان سوم*، ترجمه غلامعلی فرجادی و حمید سهرابی، ج ۱، تهران، سازمان برنامه و بودجه.
۹. جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۷، *جامعه ایدئال اسلامی و میانی تمدن غرب*، تهران، دبیرخانه.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، *نسبت دین و دنیا*، قم، اسراء، چ ۱.
۱۱. _____، ۱۳۸۶، *منزلت عقل در هندسه معرفت*، قم، اسراء، چ ۱.
۱۲. حداد عادل، غلامعلی، ۱۳۹۲، *مقالات کانتی*، تهران، هرمس، چ ۱.
۱۳. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۹۴، *کلام نوین اسلامی*، ج ۳، قم، تعلیم و تربیت اسلامی، چ ۲.
۱۴. _____، ۱۳۹۵، «پرسمان مدرنیسم و پست مدرنیسم»، قم، مؤسسه حکمت نوین اسلامی.
۱۵. امام خمینی، سید روح الله، ۱۳۷۷، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، تهران، تبیان.
۱۶. دلوز، ژیل، ۱۳۹۵، *تجربه‌گرایی و سوپژکتیویته*، ترجمه عادل مشایخی، تهران، نی، چ ۳.
۱۷. دیرکس، هانس، ۱۳۹۱، *انسان‌شناسی فلسفی*، ترجمه محمد رضا بهشتی، تهران، هرمس.
۱۸. ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۵، *درآمدی بر کلام جدید*، قم، هاجر، چ ۱.
۱۹. روشه، گی، ۱۳۷۹، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نی، چ ۱۰.
۲۰. زرشناس، شهریار، ۱۳۷۷، *توسعه*، تهران، کتاب صبح.
۲۱. _____، ۱۳۹۳، *واژه‌نامه فرهنگی سیاسی*، معارف، چ ۱.
۲۲. صدرالدین شیرازی، محمد، ۱۳۸۲، *الشواهد الربوبیه فی المنهاج السلوکیه*، تصحیح سید مصطفی محقق داماد، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

- ۴۲ □ فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی، س ۱۳، تابستان ۹۶، ش ۴۹
۲۳. صولتی، مهران، ۱۳۹۰، *جامعه‌شناسی سلطه*، تهران، جامعه‌شناسان.
۲۴. طاهرزاده، اصغر، ۱۳۸۸، *علل تزلزل تمدن غرب*، اصفهان، لب المیزان.
۲۵. عظیمی، حسین، ۱۳۷۱، *مدارهای توسعه‌یافتگی در اقتصاد ایران*، تهران، نی، دوم.
۲۶. فتحعلی، محمود، ۱۳۸۵، *نظام ارزشی و سیاسی اسلام*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چ ۲.
۲۷. فرهنگ لغت آکسفورد، ۲۰۰۱
۲۸. فیاض، ابراهیم، ۱۳۸۹، *مردم‌شناسی دینی توسعه در ایران*، بین الملل، چ ۱.
۲۹. کاپلستون، فردریک چالز، ۱۳۶۲، *تاریخ فلسفه*، ج ۱ و ۲، ترجمه جلال‌الدین مجتوی، تهران، مرکز انتشارات علمی فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
۳۰. کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۷، *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۳۱. گنون، رنه، ۱۳۶۱، *سیطره کمیت و علائم آخرالزمان*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۳۲. مجتهدی، کریم، ۱۳۶۳، *فلسفه نقادی کانت*، تهران، مؤسسه نشر نما.
۳۳. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۸، *نظریه سیاسی اسلام*، ج ۱، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چ ۱.
۳۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۲، *امدادهای غیبی در زندگی بشر*، قم، صدرا.
۳۵. معین، محمد، ۱۳۸۲، *فرهنگ فارسی*، ۴ جلدی، تهران، دبیر، چ ۱.
۳۶. مک کواری، جان، ۱۳۷۷، *فلسفه وجودی*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، هرمس.
۳۷. مهدوی‌زادگان، داود، ۱۳۷۷، *اسلام و سنت و بری*، قم، طه، چ ۱.
۳۸. نویهاوزر، فردریک، ۱۳۹۱، *نظریه سوپرتکونیته در فلسفه فیخته*، ترجمه سید مسعود حسینی، تهران، ققنوس.
۳۹. هایدگر، مارتین، ۱۳۷۸، *راه بازگشت به درون سرزمین مابعدالطبیعه*، ترجمه رضا داوری اردکانی و همکاران، تهران، هرمس.

40. Descartes, 1992, Cambridge University Press. Cottingham,

41. Jolley, Nickolas, 1999, *The light of the soul*, oxford: clarendon press.

42. Kant, Immanuel, 1997, *Critique of Pure Reason*, Cambridge University.

43. Mounce, H.O, 1999, *Hume's Naturalism*, London: Routledge.

1. Taylor, Charles, 1989, *Sources of Self*, Cambridge: Cambridge University.